

انترناسیونال



حزب کمونیست کارگری ایران

ضمیمه انترناسیونال شماره ۹۰۶

چهارشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۹۹ - ۱۰ فوریه ۲۰۲۱

انقلاب ۷۲

افسانه ها و واقعیات!

محسن ابراهیمی ebrahimi1917@gmail.com

انقلاب ۵۷ یکی از مهمترین رویدادهای سیاسی انتهای قرن بیستم بود. میلیونها انسان به پاخاستند تا نظام سلطنتی را به زیر بکشند، به دیکتاتوری و فقر و سرکوب و خفقان نقطه پایان بگذارند و مناسباتی را مستقر کنند که در آن شاه و شکنجه و استبداد سیاسی و تبعیض اقتصادی و فاصله فاحش طبقاتی نباشد.

کل دنیای سرمایه داری در جهان و ایران، طبقات حاکم در جهان و ایران متحد شدند و به هر جنایت و رذالت قابل تصویری دست زدند تا آن انقلاب را به شکست بکشانند و برای به شکست کشاندنش، اسلام و آیت الله ها را به مثابه بهترین و مناسبترین ایدئولوژی و شخصیتها انتخاب کردند تا ابتکار را از طبقه کارگر، کارگران نفت و میلیونها زن و مردی که با آرمانهای انسانی به پا خاسته بودند بگیرند،

گرایش چپ و سکولار جامعه را عقب برانند و
بالاخره آن انقلاب را توسط اسلام و روحانیت
و اسلام سیاسی شکست دهند.

این نوشته در باره افسانه ها و واقعیات مربوط
به آن انقلاب است.



افسانه سازی سیستماتیک علیه انقلاب ۵۷!

افسانه سازی و دروغپردازی و وارونه سازی حقایق در باره انقلابها به قدمت خود انقلابها است. انقلاب ۵۷ هم از این قاعده مستثنی نیست.

هیولا سازی از انقلابها فقط از سر انتقام طبقات حاکم از توده های پپاخاسته نیست. مساله هیولا درست کردن از انقلاب، بی اعتبار کردن هر گونه تلاش و مبارزه برای پایان دادن به زندگی زیر یوغ نابرابری و دیکتاتوری و اسارت و حقارت است. مساله پاشیدن تخم ناامیدی در میان مردم ستم دیده و توده های تهیدست و

بی حرمت شده و لگدمال شده است که هرگز به فکر تلاش برای تغییر وضعیتشان نیافتند. مساله این است که باید کاری کرد که کسی حتی به فکر مبارزه برای آزادی و برابری و زندگی انسانی نیافتد و زندگی زیر یوغ ستم و نابرابری به حقیقت جاودانه در میان مردم تبدیل شود. روایت وارونه از انقلابها تعرض به روح و روان و خودآگاهی مردم ستمدیده است که برای همیشه فکر انقلاب علیه ظلم و نابرابری را از سر خود دور کنند.

اما علیرغم حجم عظیم افسانه سازی در باره انقلابها، خیلی زود از میان خروارها اسناد و آرشیوها و خاطرات بعد از انقلابها معلوم میشود که چه چیزی افسانه است، چه چیزی دروغ است، چه چیزی پروپاگاندا نیروهای راست است و چه چیزی حقیقت است.

در باره انقلاب ۵۷ مثل همه انقلابها افسانه های زیادی ساخته اند تا حقایق آن انقلاب را دفن کنند؛ تا نسل ۵۷ را به "گناه" به پاخاستن علیه نظام سلطنتی شماتت کنند؛ تا در میان نسل جوان انقلاب ۵۷ را مسبب وضعی معرفی کنند که مسببش حکومت اسلامی است؛ تا نسل امروز را از تلاش برای تغییر وضعشان، از انقلاب علیه وضع موجود بترسانند!

در این نوشته به تعدادی از افسانه های ساخته شده در باره انقلاب ۵۷ خواهیم پرداخت. اما قبلآ ببینیم چه کسانی و چه نیروهایی در دروغپردازی علیه انقلاب ۵۷ نقش فعال دارند.

طیف افسانه پردازان و
دروغسازان علیه انقلاب ۵۷
معمولا شامل چهار دسته است.

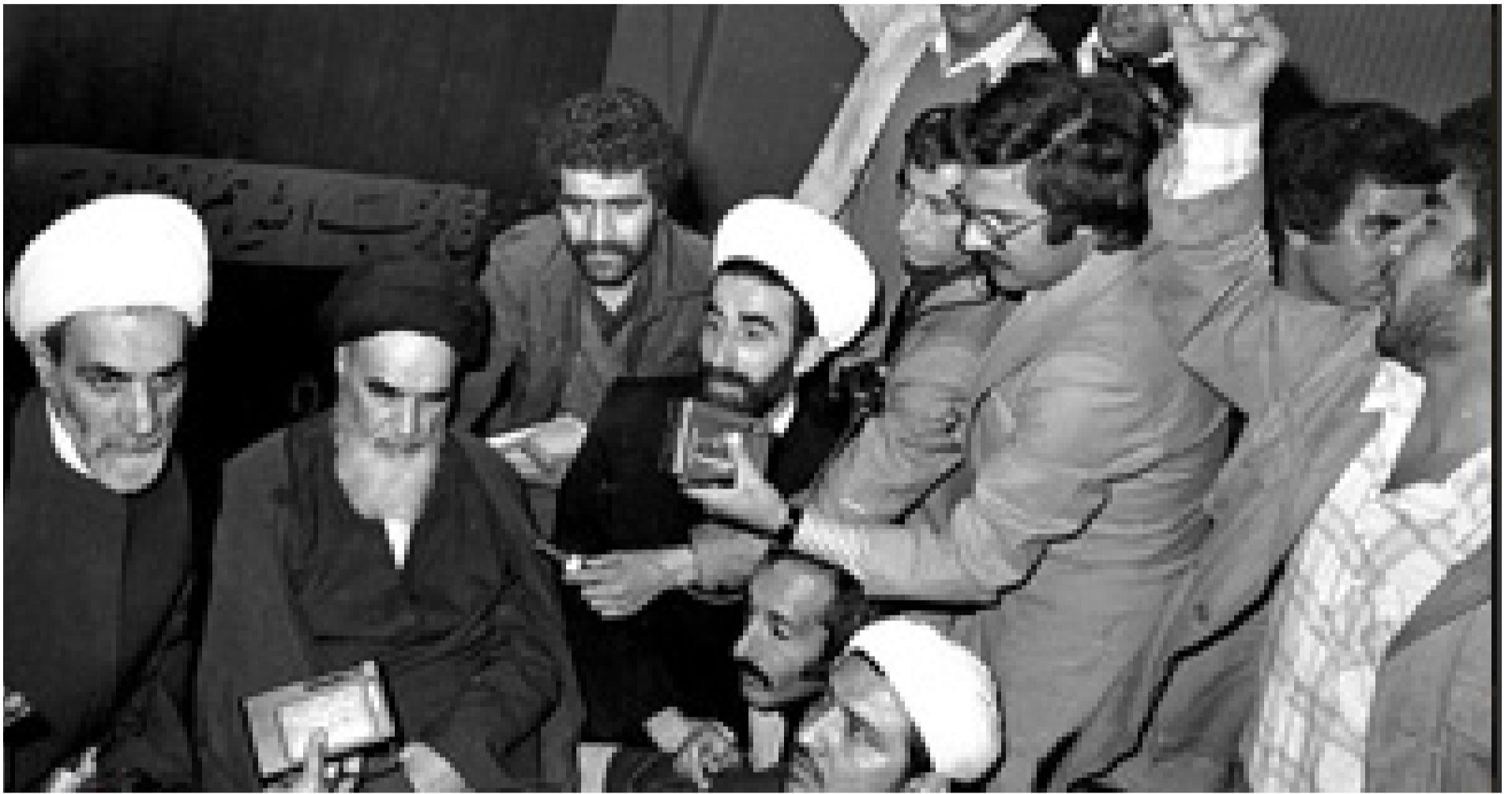
۱ - آنها که قدرت از دست
دادند!



مقامات و بازماندگان نظام سلطنتی. آنهایی که
با سقوط سلطنت ثروت و مقام و قدرت و جاه

و جلالشان را از دست دادند اگر چه این حضرات در همان مقطع انقلاب آنقدر پول بالا کشیدند و پول جابجا کردند که برای هفت پشتشان بس است. در هر سالگرد انقلاب این دسته حجم عظیمی از ادبیات نفرت علیه انقلاب ۵۷ تولید میکنند. هدفشان این است که حکومت اسلامی و وضع امروز مردم را محصول تلاش آن روز مردم علیه سلطنت قلمداد کنند. موجودیت حکومت اسلامی را به پای مردمی بنویسند که علیه سلطنت و دیکتاتوری و ساواک و فقر فاحش طبقاتی به پا خاستند. این دسته دارند به خاطر از دست دادن قدرت و ثروت و ملک و مال چپاول شده از مردم انتقام میگیرند.

۲ - آنها که به قدرت رسیدند!



اینها سران و دست اندرکاران و مقامات جمهوری اسلامی هستند. کسانی که با سقوط سلطنت پهلوی، سلطنت اسلامی راه انداختند.

این دسته انقلاب 57 را اسلامی مینامد و جمهوری اسلامی را محصول آن انقلاب جا میزنند تا وجود نکبت بار خود را حاصل انقلاب

معرفی کنند و برای هیولای خونین و چرکین
اسلامی مشروعیت انقلابی و مردمی کسب
کنند. تا این تصویر را در ذهن و روح نسلهای
بعد از انقلاب بکارند که در انقلاب ۵۷ میلیونها
انسان علیه سطلنت پهلوی به خیابانها ریختند
تا سلطنت اسلامی برقرار شود.

۳ - "اپوزیسیون" درون حکومتی!



کسانی که در راه انداختن حکومت اسلامی
نقش داشته اند، بخشی از حکومت بوده اند اما

در باندبازیهای درون حکومتی به "اپوزیسیون" رانده شده اند. دست اندرکاران حکومت اسلامی که از ترس انقلاب دیگر علیه حکومت خودشان "اصلاح طلب" شده اند. قبلا رئیس جمهور بوده اند اما نگران از خالی شدن زیر پای حکومتشان و موقعیت متزلزل اسلام سیاسی در جهان عبایشان را بالا زده اند و در دنیا راه افتاده اند که "دیالوگ تمدن‌ها" راه بیاندازند (محمد خاتمی). قبلا سردمدار یورش اسلامی به دانشگاه و مدرسه و محیط فرهنگی جامعه بوده اند اما نگران از سونامی ضد اسلامی به "نواندیشی دینی" رو آورده اند (عبدالکریم سروش). قبلا وزیر ارشاد حکومت اسلامی بوده اند، در تنشهای درون حکومتی مغلوب شده اند و در هر سالگرد انقلاب ۵۷ در بی بی سی ظاهر میشوند و به مردم ریشخند می زنند که حکومت اسلامی - یعنی حکومت خودشان -

هرگز سقوط نخواهد کرد (عطاءالله مهاجرانی).

۴ - فادمین سیاسی در میان اپوزیسیون چپ!



نهایی که بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق به کاروان نیروهای دست راستی قطب پیروز در پایان جهان دوقطبی پیوستند. به صف نیروهای دست راستی در جهان پیوستند که اصرار داشتند آنچه در سرمایه داری دولتی شوروی میگذرد همان کمونیسم است و پایان نظام شوروی یعنی "پایان تاریخ"؛ پایان تلاش برای پایان دادن به نظام طبقاتی و استثمارگر؛ پایان تلاش برای آزادی و برابری و زندگی انسانی. بگذریم از اینکه هنوز مرکب اعلام وفاداری این دسته به تئوری مشعشع اما ارتجاعی و بی پایه "پایان تاریخ" خشک نشده بود که خودفرانسیس فوکویاما، صاحب "پایان تاریخ" تئوریش را پس گرفت و "پایان تاریخ" اش پایان یافته اعلام کرد. و دیدیم که جنبش ۹۹ درصدیها و اشغال وال استریت و جنبش اشغال میدانها در قلب قطب پیروز و انقلابات موسوم به "بهار عربی"

نشان داد تلاش برای پایان دادن به اسارت و فقر و فاصله طبقاتی و بی حرمتی هرگز پایان نمی یابد.

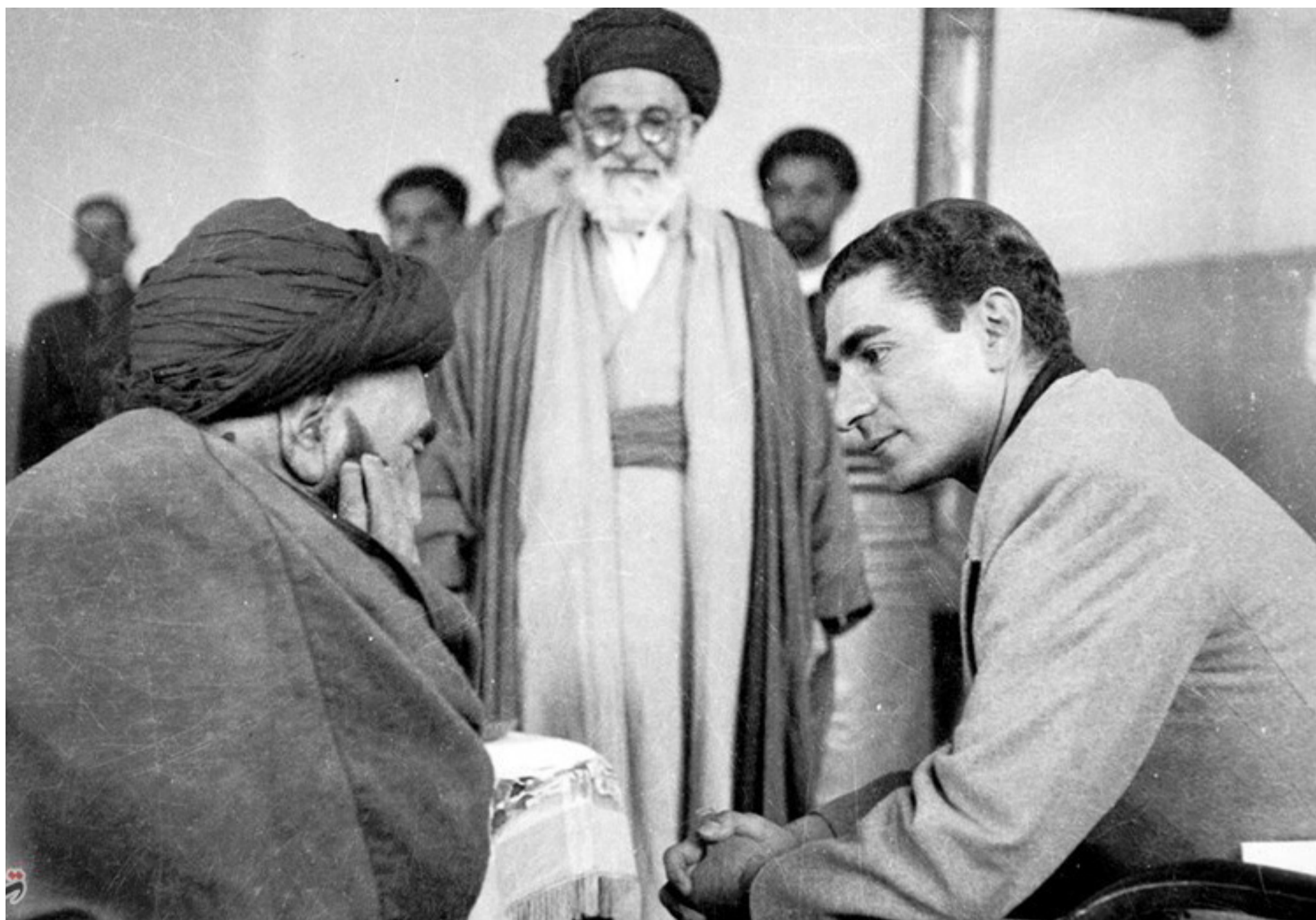
این نیروها افسانه ها و دروغهای زیادی در باره انقلاب ۵۷ ساخته و پرداخته اند و در هر سالگرد آن انقلاب هم همان فیلم سال قبل را عینا تکرار میکنند. بزرگترین دروغ و بزرگترین افسانه در باره انقلاب ۵۷ این است که گویا میلیونها مردم مسلمان دست به انقلاب زدند تا جامعه و زندگی خودشان را ۱۴۰۰ سال عقب ببرند، حجاب بر سر کنند، سنگسار شوند، نرقصند، نخوانند، موزیک گوش نکنند، عاشق نشوند و عشق نوززند، همه جا را کربلا و هر روز را عاشورا کنند، فرزندان شان کلید بهشت بر گردن لت و پار شوند، و بالاخره فقیرتر و بی حرمت تر و محروم تر شوند. این یاوه ترین تصویر

از مردمی است که به یک دیکتاتوری سلطنتی و دستگاه بیرحم ساواکش و هزارفامیل غوطه ور در ثروت و نعمت در انتهای قرن بیست نه گفتند. در ادامه این مطلب به این یاره سیاسی باز خواهیم گشت.

افسانه: انقلاب واکنش مردمی سنت زده و مذهبی به اقدامات مدرن یک شاه سکولار بود!

واقعیت: شاه به اسلام میدان داد و مستقیماً در پروار کردن آیت الله ها و اسلام نقش ایفا کرد!

سلطنت و مذهب نه فقط در ایران بلکه در کل تاریخ جهان همیشه دو قلوبی چسبیده به هم بوده اند. شاه و روحانی همیشه زیر بال همدیگر را گرفته اند. باهم خورده اند و باهم چاییده اند و باهم کشته اند. هر وقت هم شاخ به شاخ شده اند فقط برای سهم شیر از قدرت بوده است. همیشه "شاه سایه خدا" بوده است و یک ضلع مثلث "خدا، شاه، میهن"! محمد رضا پهلوی حتی وقتی "صدای انقلاب" مردم را شنید و به لحظات سقوطش نزدیک میشد یادش نرفت یادآوری کند که "سلطنت موهبت الهی است"!



یک ادعای تکراری اما پوچ افسانه سازان
علیه انقلاب ۵۷ این این افسانه است که گویا
سلطنت پهلوی از فرط مدرن بودن و سکولار
بودن مورد غضب مردم عقب مانده و سنتی و
مذهبی و اسلامی قرار گرفت و نتیجه اش شد
انقلاب ۵۷. به این اعتبار انقلاب ۵۷ عصیان
عقب ماندگی بر علیه سلطنت پیشرو بود که
میخواست جامعه را علیرغم ظرفیت ارتجاعی

مردم به زور به سمت جلو هل دهد. انقلاب کشمکشی بود میان یک حکومت سکولار و یک جنبش ضد سکولار به رهبری آخوندها. نبردی بود میان یک شاه سکولار و مدرن و یک آیت الله مرتجع و عقب مانده. این وسط مردم عقب مانده و اسلامی و مومن به "پدر تاجدار" پشت کردند. نمک خوردند و نمکدان شکستند و تاج را به دور انداخته و عمامه را انتخاب کردند. تعجب نکنید اگر این تصاویر سطحی و عامیانه و مبتذل را کسانی به خوردتان میدهند که گاهی عنوان استاد و پرفسور و نویسنده و مورخ را یدک میکشند.

این ادعا پوچ و بی پایه است. یک دروغ تاریخی است. نه وجه مربوط به محمد رضا پهلوی این ادعا درست است و نه وجه مربوط به مردم و واکنش مذهبی و سنتی مردم.

محمد رضا پهلوی نه تنها دست روحانیون و اسلام را از زندگی مردم کوتاه نکرد بلکه برعکس در فعال نگه داشتن این ویروس خطرناک در حیات اجتماعی مردم، میداننداری این قشر مرتجع و دست بالا پیدا کردن آیت الله ها و اسلام در صحنه سیاسی ایران و نهایتا ملاحظور شدن انقلاب مردم ایران توسط این قشر مرتجع مستقیما نقش داشت. هدف سیاسی هم روشن بود: مقابله با نیروهای سکولار، پیشرو روشنگر، آته ئیست و مشخصا چپ و کمونیست.

بی دلیل نیست که در جریان کودتای ۲۸ مرداد آیت الله هایی مثل بروجردی و بهبهانی و کاشانی نقش برجسته ایفا میکنند. بروجردی به رم تلگرام میزند که اعلیحضرت برگردد به کشور که "عظمت کشور و آسایش مسلمین" را فراهم کند. بهبهانی هم با دلارهای سازمان

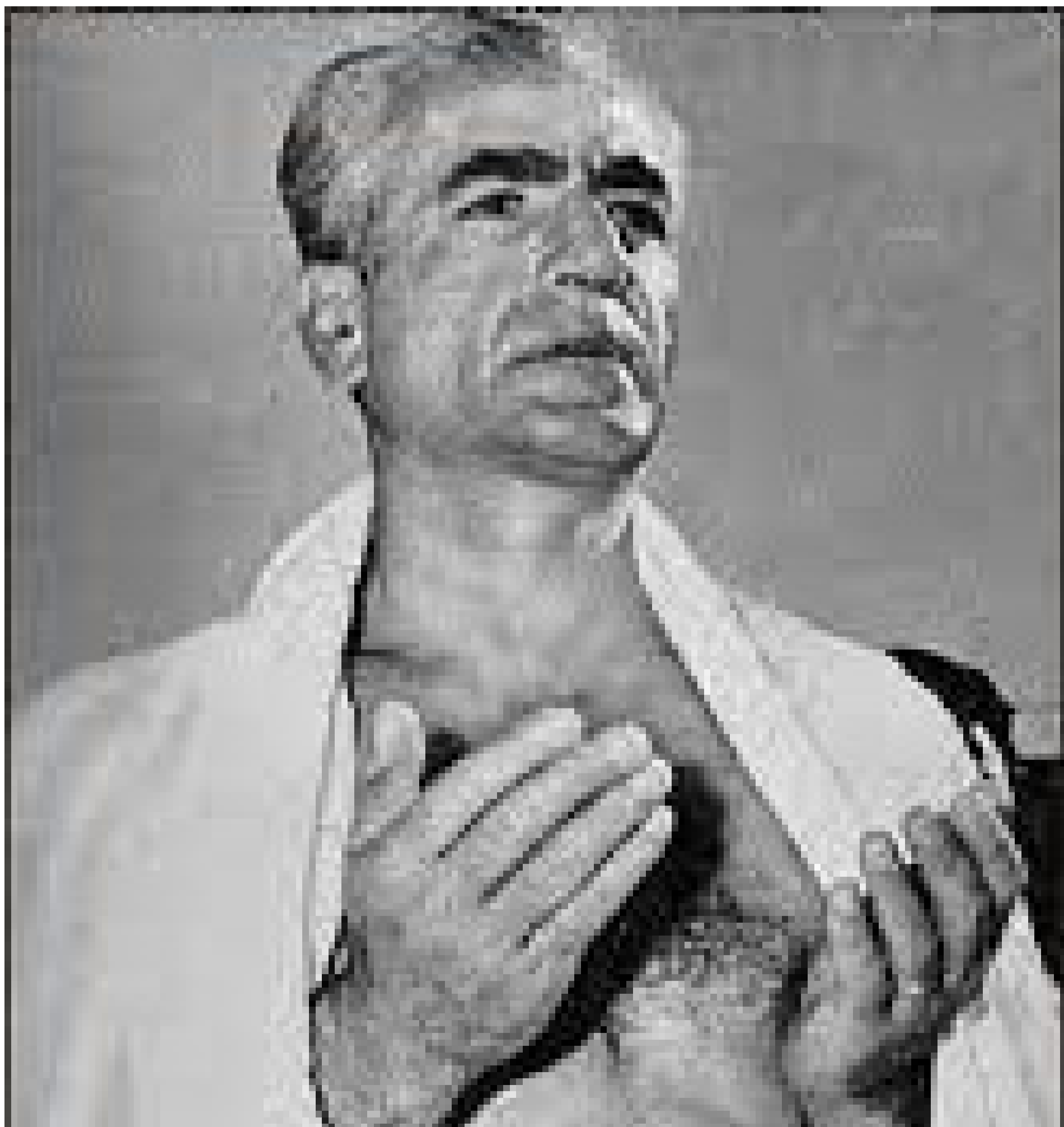
سیا چاقوکشان و نوچه های آیت الله کاشانی را در میدان نگه میدارد. و نقش کاشانی هم که معرف حضور است. این علاقه متقابل بعدها ابعاد گسترده تر و سازمانیافته تر میگیرد.

حتما عکسهای متعدد شاه هنگام زیارت حرم رضا و شاه احرام بسته در زیارت کعبه و زیارت قبر پیامبر اسلام را دیده اید. حتما این ادعای شاه را شنیده اید که نظر کرده امام زمان است و خواب دیده چگونه لحظه سقوط از اسب دست حضرت ابوالفضل زیر کمر را گرفته و نجاتش داده است. شاه حتی ادعا میکرد از طرف خدا ماموریت الهی و معنوی برای نجات مملکت دارد. مهم نیست که خود شاه چقدر به این خرافات و خزعلات اعتقاد داشت. مهم این است که شاه در راس سلطنت برای نزدیکی و نزدیک ماندن و کسب حمایت از دوقلوی تاریخیش یعنی مذهب

و دستگاه روحانیت، به این اسلام پناهی نیاز داشت. مهم این است که ظل الله نقش آیت الله و آیت الله هم نقش ظل الله در تداوم حیاتشان را مشیناختند و ارج میگذاشتند. سایه خدا برای ثبات سیاسی اش به حمایت آیت خدا نیاز داشت و آیت خدا هم برای ادامه حیات انگلیش به سایه خدا نیاز داشت. یکی مسئول سازمان دادن ساواک و خفقان و سانسوربود و دیگر مسئول اشاره خرافه و حماقت بود. معامله ای پایاپای و برابر و عادلانه!

این دو درکنار هم و باهم ترس و خرافه تولید و بازتولید میکردند تا کمونیسم میدان رشد پیدا نکند. تا چپ و کارگران و جوانان آزادیخواه و پیشرو متشکل نشوند. تا کارگر جرات نکند هوای رفاه و برابری بکند و برایش مبارزه کند. تا تیغ سانسور و تکفیر را بر بالای سر دانشجو

و معلم و استاد دانشگاه و نویسنده و شاعر
بچرخانند و مانع اشاعه افکار و آراء پیشرو
وانسانی شوند.





برای تحقق این هدف بود که دستگاه تبلیغاتی نظام سلطنتی در اشاعه اسلام و تقویت دستگاه مذهب و آیت الله هایش شبانه روز کار میکرد. برای مثال، شاه از آیت الله های ترشیده در نجف مثل قمی برای دیدار از ایران دعوت میکرد، زیر پایشان فرش قرمز پهن میشد و رسانه های دولتی سنگ تمام میگذاشتند و لحظه به لحظه

دیدار این مرتجعین از ایران را با دبدبه و کبکبه به گوش و چشم مسلمین میرساندند. وقتی شاه "خانه خدا" را زیارت میکرد و حاج آقا میشد، عکس شاه احرام بسته در حال زیارت توزیع میشد، یا وقتی شاه قبر پیغمبر را زیارت میکرد، رادیو و تلویزیون سنگ تمام می گذاشتند و "ملت مسلمان" را مطلع میکردند که "در خانه خدا رهبر عالیقدر ملت ایران با خلوصی روحانی به نماز می ایستند و با خدای خود به راز نیاز می پردازند!" در مراسم تحلیفش، شاه "خوشبختی" مردم ایران را با این کلمات توصیف میکند که "بخت بزرگ ایرانیان این بود و هست که در پرتو روحانیت و معنویت تعالیم مقدس و مترقی اسلام زندگی می کنند و در مراحل دشوار زندگی اجتماعی و تاریخ خود همواره از این منبع کسب فیض کرده اند". (پاسخ به تاریخ).
به شاه اسماعیل مدال میدهد که تشیع را دین

رسمی اعلام کرد و "یکپارچگی سیاسی و معنوی ایرانیان" را باعث شد. در زیر سایه همین شاه است که برای رضای خاطر آیت الله بروجردی تدریس اجباری متون مذهبی در مدارس راه میافتد و روزه خواری در ملاء عام ممنوع میشود. همین شاه است که افتخار میکند که در زمان زمامداریش "آستان قدس رضوی و مرقد حضرت رضا به اوج عظمت و اعتلا رسید و در شمار مهمترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت". دست و دل بازی سیاسی شاه نسبت به روحانیت آنقدر بود که آخوندی مثل بروجردی حتی در "انتخابات" نمایندگان مجلس مثلا در شهرهایی مثل بروجرد و خرم آباد و قم و اراک مسقیما اعمال نفوذ میکرد.

در مقطعی که یک دانشجو با کوچکترین نقدی از هر جلوه ای نظام قطعا کار و بارش با ساواک

و شکنجه و زندان میافتاد، در شرایطی که رد و بدل شدن یک کتاب "ضاله" میان مردم خطر زندان و شکنجه به همراه داشت، در شرایطی که کارگر نمیتوانست برای دفاع از حقوق ابتدایش جلسه تشکیل دهد و مثلا نشریه ای داشته باشد، علی شریعتی شش سال تمام در حسینیه ارشاد سخنرانی میکرد و ذهن نسل جوان تشنه رهایی از خفقان آریامهری را با تعابیر "مدرن و آزادیخواهانه و انقلابی" از اسلام پر میکرد.

درست سه سال پیش از انقلاب ۵۷، در اوج قدرت شاه، درحالیکه یک دانشجو مثلا به خاطر نگهداری کتاب منشاء انواع داروین سر از ساهچالهای ساواک سر در میآورد، کرور کرور کتاب دینی منتشر میشد. شش سال پیش از انقلاب قریب نیم میلیون کتاب "مفاتیح الجنان" شیخ عباس قمی چاپ و منتشر شد. در همان

مقطع ۴۰۰ هزار رساله از مراجع تقلید در قم و تهران منتشر شد. مجله "مکتب اسلام" باز هم به یمن آزادیهای ملوکانه ماهانه ۶۰ هزار تیراژ داشت.

و بالاخره به یمن عشق و علاقه قلبی شاه به شیعه اثنی عشری، در فاصله ۱۴ سال میان ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۴ تعداد مساجد فقط در تهران به ۱۴ برابر رسید و در کنار این مساجد تکیه ها و حسینیه های متعدد بودند که صدها هزار توده تهیدست حاشیه نشین در تهران را با خرافه های اسلامی بمباران میکردند.

تعداد ۹۰ هزار آیت الله و حجت السلام و امام جمعه و هزاران مسجد و تکیه و حسینیه در سراسر کشور را هم به این اضافه کنید تا معلوم شود که در سایه اقدامات "شاه سکولار" چگونه

میلیونها تهیدست کنده شده از زمین و روستا به یمن "انقلاب سفید"، تهیدستانی که به شهرها روی آورده و به خیل لشکر بیکاران و حاشیه نشینهای های بی آینده و ناامید پیوسته اند در معرض هجوم بیرحمانه اسلاميون قرار داشتند.

البته ظاهر آخوند کم بود که در زیر رهبری داهیان شاه سپاه دین هم تشکیل شد تا به روستاها اعزام شوند و از روستاییان "مسلمانان وطن پرست" بسازند. سپاه دین تشکیل شد چون به قول شاه "وجود ایمان در جوانان و اطلاع آنها بر حقایق تعالیم اسلامی که مترقی ترین ادیان جهان است، آنها را مسلماً وطن پرست، امین، صادق و پرهیزکار بار می آورد." (صحبت شاه در جلسه هیئت دولت، ۷ آذر ۱۳۳۹)

شاه مدتی بعد از کودتای ۲۸ مرداد که با کمک

جانانه آیت الله های وفادار و شعبان بی مخهایش
به قدرت باز گشته بود نه تنها دین خود به
حامیان اسلامی اش را با گذاشتن امکانات مالی
فراوان در اختیار آنها ادا کرد، بلکه خودش یک
پا در قامت واعظ اسلامی ظاهر شد و جایگاه
اسلام برای جامعه را اینچنین تشریح کرد: "من
معتقدم که از اول خلقت بشر تا کنون هیچ دینی
مثل دین مبین اسلام این همه اصول اخلاقی را
که توأم با فعالیت دنیوی بوده و با ترقیات زمان
هم موافق باشد در نظر نگرفته است." و البته
فراخوان هم داد که،

"کوشش همه ما باید این باشد که نه
تنها مملکت ما بر طبق اصول عالیه
اخلاقی و معنوی دین مبین اسلام اداره
شود، بلکه انشاءالله در دنیا یک جامعه
حقیقی اسلامی به وجود آید و دول و ملل

مسلمان صرف نظر از مقتضیات خاص
جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی خود به
صورت اتحادیه‌ای در تحت لوای اصول
اسلامی در آیند که وظیفه آن تقویت
بنیاد صلح و حسن تفاهم بین‌المللی و
پیشرفت جامعه بشری به سوی اصول
عالی معنوی باشد. (شاه در سلام عید
مبعث، ۱۲ دی ۱۳۴۰)

قاعدتا شاه باید خوشحال باشد که خمینی به
این آرزو تحقق بخشید!

کوتاه در باره این ادعا که گویا اسلامی بودن
مردم بود که خمینی را به قدرت رساند. مردم
ایران هم مثل همه مردم دنیا باورهای بسیار
متنوعی داشتند. حاج آقاهايي که حج و زیارت
میرفتند و خمس و زکات میدادند تا پول حاصل از

نزول خوری را حلال کنند، مومنانی که نمازشان قضا نمیشد، کسانی که وضو می‌گرفتند و نماز می‌گزاردند و با کمی فاصله بساط عرق و ماست خیار پهن میکردند و دمی به خمره میزدند، کسانی به خدا اعتقاد داشتند اما حتی یک بار در عمرشان نماز نخوانده بودند، جوانانی که یکسال تمام منتظر شام غریبان و خاموش شدن چراغها میشدند تا با پرتاب مهر و جانماز به سمت محراب و منبر و آخوند دلی از عزا در بیاورند، عده زیادی که مذهب و آخوند دست می‌انداختند، تعداد زیادی که نه تنها هیچ علاقه‌ای به دین و مذهب نداشتند بلکه با خرافه و مذهب منزجر بودند، و البته هزاران ناباور و بیخدا و آته‌ئیست و کمونیست همه در آن جامعه زندگی میکردند.

به نظرم تعداد بسیار ناچیزی از این جامعه ۳۵

میلیونی اسلامی ایدئولوژیک بودند و با عروج اسلام سیاسی قلبا و عملا به نیروی اسلام سیاسی تبدیل شدند. اکثریت این جمعیت حتی نمازخوانهایش هم درانقلاب شرکت کردند تا از گورستان آریامهری رها شوند. تا حرمت و عزتشان زیر دست و پای ساواک و پلیس فاسد و بوروکراسی تامغز استخوان فاسد و رشوه خوار سلطنت لگدمال نشود. تا زندگی انسانی داشته باشند.

افسانه: انقلاب از سر شکم سیری
بود. خوشی زیر دل مردم زده
بود!

واقعیت: انقلاب علیه فاصله
فاحش طبقاتی، برای رفاه
اقتصادی و آزادی سیاسی بود!

یک لحظه واقعیات مربوط به فاصله عمیق
طبقاتی میان تهیدستان و طبقات دارا را کنار
بگذارید. این را کنار بگذارید که تهران یکی از
گویا ترین جلوه های تضاد طبقاتی در سرمایه
داری تحت "رهبری داهیانه شاهنشاه" بود و

هر ناظر شریفی میتواندست این دره عمیق را با یک تور کوتاه از جنوب محور راه آهن و شوش به شمال محور میدان ولی عصر با چشم خود ببیند. اما مشاهدات به کنار، معنای این افسانه این است که در یک گوشه دنیا به نام ایران جمعیتی کشف شده اند که از سر شکم سیری و لابد برای پایان دادن به شکم سیری و رفاه خود دست به انقلاب میزنند. قاعدتا چنین جمعیتی در انقلابشان باید شعار دهند: مرگ بر رفاه! زنده باد گرسنگی! ما شکم سیر نمیخواهیم! ما شکم گرسنه میخواهیم! خوب هر صاحب عقل سلیم به چنین ادعایی میخندد. واقعیت این است که چنین ادعایی از صف کسانی ترشح میکند که با نفس تلاش برای رفاه همگانی خصومت دارند، با نفس برابری شهروندان در سهم بردن از ثروت اقتصادی جامعه که خود در تولیدش نقش دارند مشکل دارند و معمولاً این صف متعلق به طبقات

دارا و ایدئولوگ‌هایشان - از جامعه شناسانشان گرفته تا فیلسوف و مورخ و نویسنده و خبرنگار و هنرمند - است.

شاه در مصاحبه ای در خرداد ۱۳۵۷ با یک تبختر ملوکانه چنین گفت: "هیچ کس نمی تواند مرا سرنگون کند، زیرا ۷۰۰ هزار نظامی، کارگران و اکثریت مردم پشتیبان من هستند." و همین شاه در یک کنفرانس مطبوعاتی انگار که با بردگان خود حرف میزند که زیادی مورد مراحم ملوکانه قرار گرفته اند و پررو شده اند اعلام کرد: "دولت رفاه کارگران را با پشم نرم پوشانده است. این قابل تحمل نیست. آنهایی را که کار نمی کنند دشمنان را می گیریم و بیرون می اندازیم!"

متخصصین اقتصادی طرفدار نظام پهلوی معمولاً

با اعداد و ارقام و جدول و نمودار در باره نرخ بالای تولید ناخالص داخلی و نرخ رشد و نرخ تورم و درآمد سرانه و امثال اینها تلاش میکنند اختلاف فاحش طبقاتی مقطع انقلاب را در زورق علمی و تخصصی بیوشانند و مردم را به خاطر انقلاب ۵۷ شماتت کنند. اما مساله برای مردم همیشه این است که مستقل از بازی با هر آمار اقتصادی، وضع غذا و سرپناه و پوشاک و درمان و بهداشت و آموزش و تفریح مردم چیست؟ مابه ازای واقعی نرخ رشد اقتصادی در زندگی واقعی کارگران و توده های وسیع مردم مخصوصا اقشار پایین جامعه عملا چیست؟ رشد اقتصادی طبقات دارا را دارا تر کرده است یا چیزی نصیب کارگر و تهیدستانی که اتفاقا نیروی اصلی رشد اقتصادی به هر معنایی هستند شده است؟



انقلاب ۵۷ از سر شکم سیری نبود. انقلابی علیه نظام سلطنتی حافظ سرمایه داری بود. انقلابی بود برای پایان دادن به فقر و نابرابری اقتصادی. انقلاب علیه هزار فامیل سلطنتی بود که دارایی حلقه کوچک خانواده خود سلطنت ۲۰ میلیارد دلار تخمین زده می شد. انقلاب علیه بنیاد پهلوی با ۲۷۰ شرکت تحت پوششش بود که مثل یک کانال بزرگ پول و ثروت نجومی به جیب درباریان منتقل میکرد. انقلاب علیه نظامی بود که از یکطرف طبقه میلیاردرش در کاخها و مجهزترین ویلاها مشغول عیش و نوش بودند و در مقابل تعداد زیادی از خانواده‌های شهری‌اش در آلودگی‌هایی با کمترین امکانات استاندارد زندگی می کردند. انقلاب در کشوری بود که طبق گزارش سازمان بین المللی کار در ردیف کشورهای با بیشترین میزان نابرابری قرار داشت. انقلاب در کشوری بود که علیرغم

لفاظی شاهنشاهش در باره «تمدن بزرگ» در بعضی از استان‌هایش برای هر ۵ هزار نفر یک پزشک و برای هر ۵۰ هزار نفر یک پرستار وجود داشت. انقلاب در جامعه‌ای بود که ۴۸ درصدش شهر نشین شده بودند و اما بیشتر آن‌ها حاشیه نشین بودند. انقلاب علیه وضعیتی بود که در آن به یمن «انقلاب شاه و مردم»! توده‌های عظیم از روستاها کنده شده بودند و در یافت آبادها و مفت آبادها و زور آبادها و حلبی آبادهای حاشیه شهرها در میان اعتیاد و جنایت و فقر و گرسنگی می‌لولیدند. و البته تا دلتان بخواهد شاهنشاه آریامهر که سلطنتش «با موهبت الهی و از طرف ملت» به او «اعطا» شده بود تا حافظ مذهب شیعه اثنی عشری باشد برای این توده‌های آواره از روستاهایشان و ناامید از زندگی بهتر در همان حاشیه‌ها کلی مسجد و حسینیه و منبر و آخوند هدیه کرده بود.

انقلاب ۵۷ عصیان علیه نظامی بود که در آن سرنوشت یک جامعه ۳۵ میلیونی بدست یک حزب و تعدادی امیر ارتش و یک ساواک و تعدادی وزیر و وکیل قلابی و دست به سینه و یک دستگاه اداری تماما فاسد و یک پدر تاجدار سپرده شده بود. انقلاب ۵۷ انقلاب علیه یک نظام مستبد بود که لطف کرده بود و برای همه مردم یک حزب رستاخیز درست کرده بود که اگر هم عضوش نشوند باید وطن شاهنشاه را ترک کنند. انقلاب علیه نظامی بود که یکی آن بالا به نام شاه همه کاره بود و طیف وسیعی از امرا و وزرا و وکلای چاپلوس دورش را گرفته بودند که هر چقدر بیشتر دولا میشدند تا دست شاه را ببوسند بیشتر مورد اعتماد نظام میشدند و بیشتر از ثروت و جاه و جلال ملوکانه نصیب میبردند. انقلاب علیه نظامی بود که یک سازمان

امنیت مخوف درست کرده بود که وظیفه اش این بود "رعایای" شاه را در رعب و وحشت و انقیاد نگه دارد؛ انقلاب علیه نظامی بود که همه سلولهای دستگاه بوروکراسی گسترده اش با فساد و رشوه خواری و پارتی بازی و تحقیر شهروندان آغشته بود. و بالاخره انقلاب علیه یک پدر تاجدار بود که همه ۳۵ میلیون جمعیت کشور را رعایای خود می‌پنداشت. بی دلیل نبود که شاه در نطق مشهورش که گفت صدای انقلاب مردم را شنیده است وعده داد که تضمین میکند "دیگر فساد مالی و سیاسی و استبداد تکرار نشود!"

افسانه: کمونیستها خمینی را
سرکار آوردند!

واقعیت: خمینی را دول غرب
با کمک ملی اسلامیه به قدرت
رساندند!

این یاهو سیاسی را معمولا نیروهای اپوریسیون
راست و سلطنت طلب تکرار میکنند. دلیلش
فقط این نیست که کمونیستها برای رهایی از
دیکتاتوری و استبداد و نابرابری تحت سلطه
سلطنت مبارزه میکردند. دلیل اصلیش مربوط
به امروز و نقش نیروهای چپ و کمونیست در

مبارزه علیه جمهوری اسلامی است. اینها از قدرتمند شدن چپ و کمونیستها در انقلاب علیه جمهوری اسلامی نگرانند و از الان دارند برای مقابله با چنین وضعی مقابله میکنند.

اپوزیسیون راست ملی-اسلامی البته در این یاوه سرایی شریکند. برای مثال افرادی مثل سازگارا که در شرم باختگی انصافا باید مدال طلا بگیرد، کسی که در نوفل لوشاتو جزو عبالیسان فعال خمینی بود و بعدا هم زحمات زیادی برای راه انداختن سپاه پاسداران کشید و عملا یک پای سرکار آوردن حکومت اسلامی است، امروز با وقاحت تمام در تلویزیون کلمه ظاهر میشود و باد در غبغب میاندازد که انقلاب اسلامی محصول این بود که کمونیستها و اسلام گراها برای چنددهه آرزوی انقلاب میکردند و این آرزو در دهه ۵۰ به اجرا درآمد! اینها در یاوه سرایی

علیه کمونیست‌ها شریکند به این دلیل ساده که هر چقدر کمونیست‌ها و نیروهای چپ در جامعه قدرتمندتر بشوند همانقدر دست این جریانات برای "انتقال آرام قدرت" به اپوزیسیون راست بسته تر خواهد بود.

کمونیست‌ها در عروج خمینی به قدرت نقش نداشتند. کمونیست‌ها نسلی از انسان‌های آزادیخواه بودند که برای عدالت اجتماعی و برابری اقتصادی و آزادی سیاسی و حرمت انسانی علیه شاه مبارزه میکردند و باید هم میکردند و همین مبارزه را علیه جمهوری اسلامی هم ادامه دادند و همچنان مبارزه میکنند.

چهارتن از سران ترکمن

بقتل رسیدند



طواف محمد واحدی یکی از مقتولین

بجنورد - اجساد چهارتن از سران کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن که بهنگام درگیریهای گسب توسط پاسداران دستگیر شده بودند، در زیربای لور جاده بجنورد گنبدپیدا شد. هنوز از چگونگی کشته شدن این عده که بهضرب گلوله بهقتل رسیدهاند، اطلاعی در دست نیست.

اجساد این چهار نفر که «شیرمحمد درخشنده توماج»، «عبدالحمید مختوم»، «طواق محمد واحدی» و «حسین جرجانی» نامداشتند توسط یک رهگذر در زیربای درجاده بجنورد - گنبد و در ۱۲۵ کیلومتری بجنورد مشاهده شد. این رهگذر جریان را به پاسگاه ژاندارمری «رباط قربی» اطلاع داد. پس از اطلاع یافتن گروهان ژاندارمری بجنورد از این حادثه، صبح

روز سهشنبه هفته گذشته بازپرس، پزشک قانونی و فرمانده گروهان و پاسگاه ژاندارمری بجنورد به محل حادثه رفتند و پس از انجام تحقیقات، اجساد را به بجنورد

انتقال دادند.

پزشک قانونی پس از معاینه اجساد اعلام کرد که مقتولین بر اثر اصابت گلوله کشته شدهاند.

برادر یکی از مقتولین گفته است: «کشتهشدگان از سران ستاد خلق ترکمن بودند و پس از دستگیری این عده دیگر اطلاعی از سرنوشت آنان در دست نبود تا اینکه مطلع شدیم که آنها کشته شدهاند».

براین رابطه سازمان چریک های فدائی خلق طی اطلاعیهای ترور چهار نفر فوق را محکوم کرد و همچنین افزود:

آقای رئیس جمهور اینک باید پاسخ دهد کسانی که

این چهار نفر را از زندان تحویل گرفته و بهشهادت رساندهاند از چه کسانی دستور گرفتهاند و آیا آقای رئیس جمهور از این جنایات هولناک مطلع بوده است؟

خبرنگار کیهان از بجنورد هویت مقتولین را به این شرح گزارش کرده است: ۱- طواق محمد واحدی، عضو شورای شهر وستاد خلق ترکمن و دادیار سابق بندرعباس ۲ - شیرمحمد درخشنده توماج، لیسانسیه و عضو ستاد خلق ترکمن، ۳ - عبدالحمید مختوم، لیسانسیه دبیر و عضو ستاد خلق ترکمن ۴ - حسین جرجانی عضو ستاد خلق ترکمن.

کمونیستها البته نتوانستند در مقابله با عروج اسلام سیاسی نقش موثر و قاطع ایفا کنند چون قبلا هر گونه تحرک چپ، یعنی تحرکی برای عدالت و آزادی و برابری چه در محیط کار و چه در محیط تحصیل و چه در زندگی روزمره مردم توسط نظام سلطنتی و دستگاه مخوف امنیتی شاه بشدت سرکوب شده بود و در آستانه انقلاب کمونیستها یا اعدام شده بودند، یا زیر شکنجه

جان باختہ بودند یا در بہترین حالت در زندان بودند و حکمہای طولانی زندان را میگذرانند. و البتہ گلہ بزرگی از آیت اللہ ہا و روحانیون ریز و درشت در کل ایران مشغول اشاعہ خرافہ بودند و ہمینہا بودند کہ در خلا حضور گسترده کمونیستہا توانستند برای ملاحور شدن انقلاب نقش ایفا کنند.

کمونیستہا خمینی را سرکار نیاوردند. برعکس دول غرب بہ کمک جانانہ ملی-اسلامیہا خمینی را سرکار آوردند تا آرمانہای آزادیخواہانہ و برابری طلبانہ انقلاب مردم را بہ خون بکشند. تا کشتار شاہ علیہ کمونیستہا را بدست خمینی ادامہ دهند. تا نگذارند کمونیستہا در ادامہ انقلاب شکوہمند مردم نیرومند شوند و انقلاب را بہ پیروزی برسانند و کارگران و میلیونہا تودہ بہ پاخاستہ را بہ قدرت سیاسی برسانند و اہداف

انسانی انقلاب را متحقق کنند. ترس از عروج
چپ همه نیروهای ارتجاعی از دورن طبقه حاکم
و صف نیروهای در قدرت تا ملی - مذهبیه‌های
متشکل در نهضت آزادی و جبهه ملی تا توده‌ای
ها و بالاخره دول غرب را متحد کرد تا پتانسیل
چپ شدن انقلاب را در نطقه خفه کنند.

بی دلیل نیست که از همان تظاهرات تاسوعا و
عاشورا نگرانی نیروهای اسلامی از قدرت‌گیری
کمونیست‌ها خود را در تنش میان حزب‌اللهی‌ها
با صف کمونیست‌ها نشان داد و بلافاصله بعد از
قیام بهمن بسیار پیش از فتوای خمینی و قتل
عام کمونیست‌ها در زندان‌ها، حکومت دستجات
فاشیست اسلامی را به سراغ کمونیست‌ها
درکارخانه‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و محلات
فرستاد.

مقابله کمونیست‌ها با حکومت اسلامی از همان اول جلوه‌های زیادی داشت. این تقابل قبل از به قدرت رسیدن خمینی آغاز شده بود که از ۲۲ بهمن به بعد به درجه‌ای که حکومت اسلامی جای می‌افتاد حادث‌تر و حادث‌تر میشد. برای مثال شوراهای کارگری در کارخانه‌ها با تلاش و حضور فعال کمونیست‌ها، ستادهای دانشجویان مبارز و پیشگام در دانشگاه‌ها و مقاومت جسورانه‌شان در مقابل اوباش و دستجات فاشیستی اسلامی، مصاف کارگران بیکار با حزب اللهی‌های سازمانیافته توسط حکومت، میتینگ بزرگ روز کارگر در میدان آزادی به فراخوان نیروهای چپ با بنرهای و شعارهای برابری و آزادی و حقوق کارگر و لغو استثمار که با شکوه تمام در مقابل قمه چرخانهای حزب الله برگزار شد، تظاهرات زنان آزادیخواه در ۱۷ اسفند ۵۷ که در میان‌شان کم نبودند زنان و مردان کمونیستی که ذره‌ای

توهم به اسلام و خرافه های اسلامی نداشتند،
تحرک شورایی با حضور چپها و کمونیستها در
ترکمن صحرا، شکل گرفتن شوراها و ادامه
انقلاب در کردستان با حضور کومله و بعدا
حزب کمونیست ایران که توسط کومله و اتحاد
مبارزان کمونیست تشکیل شد، همه جلوه
های متنوع مقابله و مبارزه کمونیستها علیه
جمهوری اسلامی و دار و دسته های فاشیست
اسلامی بود.

نقش دول غرب!

عروج اسلام سیاسی در متن انقلاب ۵۷ اما
در مقابل و برای شکست آن انقلاب محصول
هماهنگی و همکاری نیروهای راست در ایران و
جهان بود. محصول این بود که این نیروها دست

در دست هم گذاشتند تا نگذارند در داخل ایران
چپ قدرت بگیرد و انقلاب به بنیادهای نظام
سرمایه داری دست ببرد و در مقیاس جهانی
آنهم در اوج جنگ سرد، کمر بند سبز دور قطب
شوروی تنگتر شود و کشوری با ذخایر عظیم
نفت و گاز و با موقعیت بسیار مهم استراتژیک
در جوار قطب شوروی از قلمرو نفوذ دول غرب
و مشخصا امریکا خارج نشود.



با چنین هدفی بود که نیروهایی دست بدست هم دادند و از آخوندی مثل خمینی - که تا چند سال جلوتر از انقلاب ۵۷ فقط در میان مقلدان مذهبی‌ش شناخته شده بود - یک رهبر مهندسی کردند که در راس اسلام سیاسی انقلاب مردم را شکست دهد.

۴۲ سال بعد از گذاشت انقلاب ۵۷، صدها تاریخ و خاطره و مستند در دسترس همه است که بوضوح نشان میدهند ارتجاع اسلامی در مقابل انقلاب ۵۷ چگونه شکل گرفت.

اینجا فقط به گوشه‌هایی از فاکت‌های افشا شده اشاره میکنیم که نشان میدهند دول غرب با همیاری و همکاری فعال ملی-اسلامیها تلاش گسترده و سازمانیافته‌ای به کار بردند تا خمینی را در مقابل انقلاب مردم علم کنند.

در اوج انقلاب ۵۷ ویلیام سولیوان سفیر وقت آمریکا در ایران گزارشی تحت عنوان (Think- ing the unthinkable) تنظیم میکند و به اطلاع دولت متبوعه میرساند. در این گزارش که پیش از کنفرانس مشهور گوادلوپ آمده شده است ویلیام سولیوان مینویسد:

« ثبات ایران تا کنون بر دو پایه سلطنت و مذهب استوار بوده است. در ۱۵ سال گذشته استحکام پایه سلطنت ایران را بر سر پا نگاه داشته است و اکنون که پایه سلطنت سست شده ناچار باید این ثبات با تحکیم پایه مذهب تامین گردد. »

بعد از کشتار ۱۷ شهریور، سرویس اطلاعاتی

فرانسه به این نتیجه رسیده بود که امکان بقای شاه دیگر وجود ندارد و انتظارش را در مقابل دولت متبوعه به این صورت فرمولبندی کرده بود که باید با خمینی کنار بیاییم چرا که او بشدت ضد کمونیست و بویژه ضد شوروی است. ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه هم در خاطر اتش بی پرده می گوید که نگران به قدرت رسیدن کمونیست ها بوده اند و ظاهرا او بود که از ترس سربلند کردن کمونیسم در ایران مبتکر "کنفرانس گوادولوپ" میشود. کنفرانس شومی تقریبا یک ماه پیش از قیام ۲۲ بهمن در جزیره ای زیبا در شرق کاراییب با حضور سران آمریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان برگزار شد و در انتقال قدرت از شاه به خمینی، از نظام سلطنتی به جمهوری اسلامی نقش مهمی ایفا کرد.

بعد از این کنفرانس بود که خط تلفنی فعال میان

بیت خمینی در نوفل لوشاتو و امریکا برقرار
میشود و قرار میشود امریکا ارتش را خنثی کند
و خمینی هم کمونیستها را. هایزر ژنرال چهار
ستاره دولت آمریکا عازم ایران میشود و ارتش
را به "بیطرفی" سوق میدهد و خمینی هم دیگر
در مقابل چپ ها و کمونیستها دریده تر میشود.
و البته بعدا جیمی کارتر در کتابش به اطلاع
رساند که برای جایگزین کردن یک حکومت
مذهبی به جای حکومت شاه به خاطر جلوگیری
از نفوذ کمونیستها "... دولت آمریکا ۵۰ میلیون
دلار به طرفداران آیت الله خمینی برای پیروزی
در انقلاب کمک کرده است....!" اشتباه نکنید.
منظور جیمی کارتر پیروزی اسلام سیاسی و
خمینی برای شکست انقلاب است!

آری نطفه هیولایی به نام خمینی در جزیره زیبای
گوادولوپ بسته میشود. این هیولا در نوفل

لوشاتو با پول میلیاردیهای بازار و با دلالتی ملی
مذهبیهایی از نوع ابراهیم یزدی و قطب زاده و
بنی صدر و دهها نوچه دیگر مثل سازگارا و البته
با سنگ تمام گذاشتن بی بی سی و رسانه های
رسمی غرب پروار میشود و با پرواز ایر فرانس
وارد ایران میشود تا این بار در قدرت به جنگ
انقلاب مردم برود.

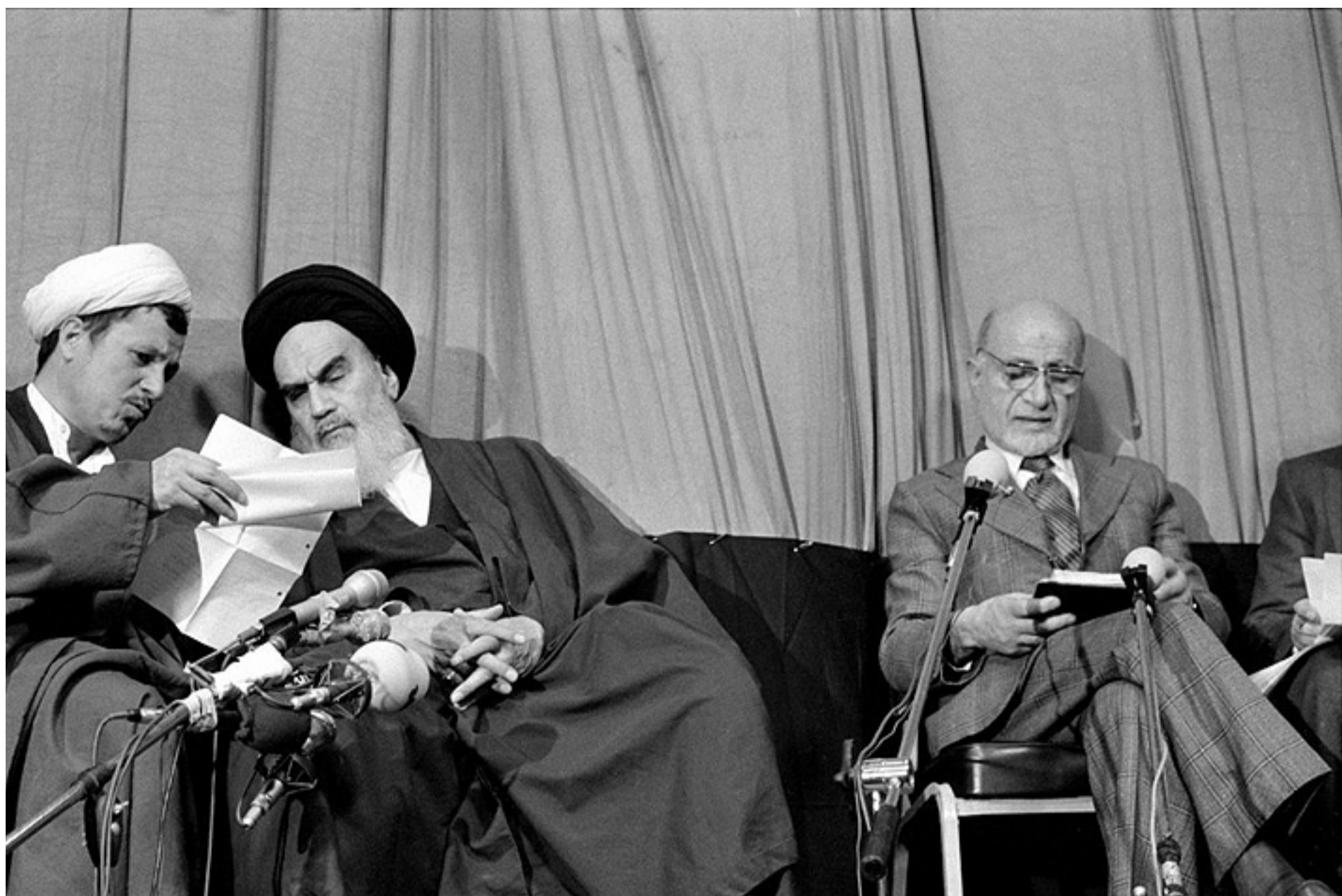
**نقش ملی - مذهبی ها در
قدرت گیری خمینی!**

دول غرب به تنهایی نمیتوانستند "اسلام
سیاسی" راه بیاندازند و به جان مردم و انقلابشان
بیاندازند. ملی-اسلامیها در به شکست کشاندن
آرزوهای میلیون ها انسان پیاخته در انقلاب

۵۷ فعالترین نقش را ایفا کردند. در کلیپها و عکسهای باقیمانده از نوفل لوشاتو میتوان به وضوح مشاهده کرد که شخصیت‌های این طیف مثل بنی صدر، یزدی، قطب زاده (مثلث بیق) چطور و با چه اشتیاقی زیر درخت مشهور سیب دور و بر خمینی می‌پلکند، پشت سرش نماز میخوانند، برایش با روزنامه و تلویزیونهای شناخته شده مصاحبه ترتیب میدهند و رابطه امام را با دول غرب سر و سامان میدهند و در یک کلام در نقش دلالتان حرفه‌ای فروش خمینی به جهان و مردم ایرن نقش ایفا میکنند. همین دلالتان سیاسی هستند که بالاخره با سقوط شاه در آن پرواز شوم همراه جنایتکار قرن وارد ایران شدند و به عنوان وزیر و وکیل در ساختن عمارت خونین اسلامی نقش ایفا کردند.

نقش ابراهیم یزدی در این میان بسیار خصلت

نما است. ابراهیم یزدی "سال‌ها نمایندهٔ خمینی برای دریافت و هزینه‌ی وجوهات" بوده است، همراه چمران همان قاتل فواد مطصفی سلطانی در لبنان و مصر به سر و سامان دادن مرتجعین اسلامی تلاش‌ها کرده بود، فعال انجمن‌های اسلامی در آمریکا بوده و البته سیستم آمریکا و غرب را می‌شناخت و میدانست چطور میتوان آخوند مرتجع و جانی را رنگ کرد و برای افکار عمومی در این کشورها به عنوان "گاندی" ایران فروخت.



خمینی، اگر به حال خود رها می شد، با توجه به موقعیت آخوندها در میان مردم ایران که بیشتر مایه مضحکه بودند، و با توجه به عقاید ارتجاعی اش که در خرداد ۱۳۴۲ از خود نشان داده بود، در مقطع یک انقلاب با آرمانهای برابری طلبانه و آزادیخواهانه نمیتوانست "خمینی ای امام" شود. امواج انقلاب حتماً او را مثل خرد و ریزهای بعد

از طوفان به ساحل انقلاب پرت می کرد.

اما او تنها نبود. جدا از تصمیم دول غرب بعد از ناامید شده از ماندن شاه برای رفتن به پشت خمینی، شارلاتان هایی مثل ابراهیم یزدی و همپالکی هایش دور خمینی را گرفتند، به پاریس بردند، به قول خود یزدی، "برنامهء سیاسی امام" را نوشتند، نقشهء "چگونگی انتقال قدرت" را تهیه کردند، "تشکیل شورای انقلاب" (همان شورای ضد انقلاب اسلامی) و تشکیل دولت موقت و برگزاری رفراندوم برای تغییر سلطنت به "حکومت جمهوری اسلامی" را به "امام خمینی" عرضه کردند، برایش پوشش خبری و رسانه ای سازمان دادند، شب و روز برای فروختن این آخوند مرتجع به عنوان رهبر انقلاب به مردم ایران و جهان به هر رذالتی و هر شیادی ای متوسل شدند و، بالاخره، با آن پرواز مشهور

و شوم، همراه خمینی به ایران بازگشتند و در مقام وزیر و وکیل و طراح سپاه پاسداران و بازجو و شکنجه گر به نقش شان ادامه دادند و یک انقلاب شکوهمند را سلاخی کردند.

یکی از افتخارات یزدی این است که امام را، بعد از اخراج از عراق، قانع کرده به پاریس برود که هم "مرکزیت سیاسی" دارد و هم دار و دسته خارج کشوری جبههء ملی و نهضت آزادی و انجمن های اسلامی به راحتی می توانند پیش امام رفت و آمد کنند. او در خاطرات اش می نویسد:

"...در طول راه از ایشان پرسیدم برنامه چیست و کجا می روید؟ گفتند به کویت می روند و بعد از چند روز اقامت در کویت به سوریه می روند. گفتم رفتن به

سوریه بی‌فایده است. بهتر است بروید
به جایی از دنیا که بتوانید حرف تان را
بزنید، ایشان نپذیرفت. ایشان تردید
داشتند که آیا یک مرجع شیعه مناسب
است که به ولایت کفر برود یا نه. راست
هم می‌گفتند، خیلی عجیب بود، امروز
برای ما عادی است، ولی در آن زمان
خیلی عجیب بود که یک مرجع بزرگ از
بلاد اسلامی به بلاد کفر برود“.

ابراهیم یزدی در جایی می‌گوید که
«رفتن شاه از ایران نبود که به انقلاب
(ضد انقلاب اسلامی) جان داد، بلکه ۱۱۹
روزی که آیت‌الله خمینی در پاریس بود
تعیین کننده بود و جنبش را به صورت
یک انقلاب درآورد. هیچ روزنامه‌نگار و
رسانه‌گروهی در غرب نبود که به پاریس

نیامده و مصاحبه نکرده باشد».

دقیقاً درست است. نوفل لوشاتو بازار اصلی فروش خمینی به مثابه یک شخصیت سیاسی و رهبر بود و امثال یزدی هم دلالت اصلی در این معامله کثیف تاریخی بودند.

گری سیک، از اعضای شورای امنیت ملی دولت کارتر، درباره نقش فعال این نوجه‌های خارج کشوری خمینی این چنین صحبت کرده است که

«یزدی به آمریکا آمد تا ما را قانع کند که نباید از خمینی واهمه داشت؛ و اینکه هدف حکومت اسلامی است که با ایده آل‌های آمریکا و دموکراسی و آزادی فردی و حقوق بشر تناقض ندارد! اینکه ایران به دامن کمونیست‌ها نخواهد افتاد و مانعی برای رابطه با آمریکا وجود

ندارد!»

ابراهیم یزدی در مصاحبه ای با نشریه «نامه» در سال ۱۳۸۳ می گوید:

«نظریهء برژینسکی این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است».

او بعداً در خاطراتش با افتخار از این حرف می زند که یکی از مهمترین محورهای ملاقات با غربی ها ترس از قدرت گرفتن «کمونیست ها» بود.

در گوشه ای از خاطرات یزدی، همکاری میان دول غرب و ملی اسلامیهها برای عروج خمینی به قدرت اینچنین نقل شده است که دو نماینده از جانب رئیس جمهور فرانسه به نوفل لوشاتو

آمدند حاوی این پیام که «هدف از دیدار با آقای خمینی پیغامی است که برای آیت‌الله دارند. این پیغام از طرف پرزیدنت کارتر برای آقای خمینی می‌باشد... پرزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. یک وسیله ارتباطی مستقیم با آیت‌الله باید امکان‌پذیر باشد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید و این به نفع کشور شما و خصوصاً آیت‌الله می‌باشد».

ابراهیم یزدی در مدت اقامت خمینی در نوفل لوشاتویکی از مهمترین مشاورین خمینی بود که به قول خودش در صبح‌های زود در کوچه‌های "بسیار آرام، زیبا و خوش‌منظره" با بنیان‌گذار جمهوری اسلامی قدم می‌زدند و با خمینی در باره آینده ایران حرف می‌زدند. در همان صبح‌ها و در همان کوچه‌های "بسیار آرام، زیبا، خوش‌منظره" بود که مرتجعینی مثل ابراهیم یزدی زیر

عبای خمینی را گرفتند و دنیای بسیار ناآرام، بسیار نازیبا و بسیار کریه المنظر اسلامی را بر مردم ایران حاکم کردند. در کوچه های نوفل لوشاتو و زیر درخت سیب بود که علیه طبقهء کارگر ایران، علیه میلیون ها انسانی توطئه کردند که بر ضد ظلم و ستم و نابرابری بپا خاسته بودند؛ علیه انقلاب مردمی توطئه کردند که بپا خاسته بودند تا زندگی شان را از دست سرمایه و طبقه سرمایه دار و سلطنت و شاه شان رها کنند.

افسانه: "خلایق هر چه لایق!"
افسانه ای مضحک!

واقعیت: خواست مردم آزادی
و برابری بود! خمینی هم اعتراف
کرد!

"خلایق هر چه لایق!" این بیان عامیانه و مبتذل
"کیفر خواست" جریانات دست راستی در مقابل
مردم به جرم انقلاب علیه استبداد سلطنتی
است که سالهاست به صورت انبوه تولید و
منتشر میشود. در کنار این احکام انتقام جویانه
البته کمپین علیه انقلاب ۵۷ تحت عناوین

پرطمراقی مثل "آسیب شناسی انقلاب ۵۷"،
"تناقض مدرنیزاسیون آمرانه و ناآمادگی مردم"،
"تناقض رشد طبقه متوسط و انسداد سیاسی"،
"تناقض شکوفایی اقتصادی و انسداد سیاسی"
در جریان است. دقت در این "آسیب شناسی"
ها معلوم میکند که هدف این نیست که مثلاً
فاکتورهای دخیل در شکست آن انقلاب و
عروج اسلامی سیاسی روشن شود. هدف
این است که تراژدی سیاسی و اجتماعی که
جمهوری اسلامی مسببش است را به پای مردم
و انقلابشان بنویسند و مردم را از انقلابی دیگر
بترسانند. معلوم میشود که با روایت وارونه از
انقلاب قبلی دارند علیه انقلاب بعدی بسیج
میشوند. با حمله به انقلابی در گذشته علیه
انقلابی در آینده حملات پیشگیرانه میکنند.
اینها میدانند که انقلابی که آزادی و برابری را
در دستور بگذارد و علیه کل نظام راه بیافتند

در ساقط کردن خامنه ای متوقف نخواهد شد، دست به نهادهای و ارگانهای و سازمانهای طبقه حاکم و نظام حاکم خواهد برد و هر چقدر در این مسیر پیشروی کند و موفق شود همانقدر فضا برای سوار شدن بر دوش انقلاب و شکست مجدد آن غیر ممکن تر خواهد شد.

اما اینجا میخواهیم به اظهارات خود خمینی ارجاع بدهیم که چطور این شیاد اسلامی، این استاد مسلم تقیه اسلامی هم مجبور شد به خاطر آرمانهای انسانی و پیشروانقلاب ۵۷ برای مدتی چهره عوض کند.

برهان خلف: اظهارات خمینی پیش از عروجش به قدرت!

به نظرم یکی از بهترین راهها برای اینکه بدانیم مردم برای چه انقلاب کردند و خواستشان چه بود اظهارات خود خمینی پیش از آنکه میخوش را بکوبد است. خمینی کاملا آگاهانه و قطعاً با مشاورت حواریونش در نوفل لوشاتو در اغلب سخنرانیهایش طوری حرف میزند که با آرمانها و آرزوهای مردم مطابقت داشته باشد و در دل مردم جاگیرد. خمینی با اظهاراتی که در پایین عیناً نقل میشود تلاش میکند خود را همدرد و هم دل و هم مساله با میلیونها انسانی نشان دهد که علیه نظم حاکم انقلاب کرده اند. در حقیقت اظهارات دشمن انقلاب هم حاکی از حقانیت انقلاب ۵۷ است.

آزادی:

”حکومت اسلامی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است، شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.“ (آبان سال ۵۷ در پاریس - مصاحبه با راسلگر)

”جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت.“ (مصاحبه با اشپیگل، ۱۶ آبان ۱۳۵۶)

«قانون این است. عقل این است. حقوق بشر این است که سرنوشت هر آدمی باید به دست خودش باشد.» (اول بهمن ۱۳۵۷ در مصاحبه با خبرنگاران)

آزادی بیان و مطبوعات:

«اولین چیزی که برای انسان هست آزادی بیان است.» (سخنرانی در نوفل لوشاتو، در آبان ۵۷)

«مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند.» (مصاحبه با روزنامه ایتالیایی پائزه سرا، ۱۱ آبان ۵۷)

”در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز
در بیان عقاید خود آزادند.“ (صحیفه امام
جلد ۴ و صفحه ۳۶۴)

”حکومت اسلامی ما اساس کار خود
را بر بحث و مبارزه با هر نوع سانسور
می‌گذارد.“ (مصاحبه با رویترز، ۴ آبان
۱۳۵۷، پاریس)

آزادی زنان:

”زن‌ها در حکومت اسلامی آزادند حقوق
آنان مثل حقوق مردها. اسلام زن را از
اسارت مردها بیرون آورد و آنها را هم
ردیف مردها قرار داده است، تبلیغاتی
که علیه ما می‌شود برای انحراف مردم

است. اسلام همه حقوق و امور بشر را
تضمین کرده است.“ (خمینی در مصاحبه
با راسلگر در آبان ۵۷)

”اسلام هیچ‌گاه مخالف آزادی آنان
نبوده است ... زن مساوی مرد است.
زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و
فعالیت‌های خود را انتخاب کند.“ (مصاحبه
با لوسین ژرژ)

حقوق اقلیت‌ها:

”تمام اقلیت‌های مذهبی در حکومت
اسلامی می‌توانند به کلیه فرائض مذهبی
خود آزادانه عمل نمایند و حکومت
اسلامی موظف است از حقوق آنها به

بهترین وجه دفاع کند.“ (مصاحبه با
خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس)

”از یهودیانی که به اسرائیل رفته اند
دعوت می‌کنیم به وطن خود بازگردند.
با آنها کمال خوشرفتاری خواهد شد.“

(سخنرانی ۱ دی ۵۷، پاریس)

دموکراسی:

”رژیم ایران به یک نظام دموکراسی‌ای
تبدیل خواهد شد که موجب ثبات منطقه
می‌گردد.“ (مصاحبه با تلویزیون آلمانی
زبان سوئیس، ۱۴ آبان ۱۳۵۷)

”حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است.“ (مصاحبه با خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس، ۱۶ آذر ۵۷:)

”حکومت جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و مبتنی بر دموکراسی و پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق.“ (مصاحبه با تلویزیون ایتالیا، ۲۳ دی ۵۷)

عدم دخالت روحانیون در امور سیاسی:

”من نمی‌خواهم ریاست دولت را داشته باشم. طرز حکومت، حکومت جمهوری

است و تکیه بر آرای ملت.“ (مصاحبه با
مجله استرن در ۲۶ دی ۵۷ در پاریس)

”من و سایر روحانیون در حکومت پستی
را اشغال نمی‌کنیم، وظیفه روحانیون
ارشاد دولت‌ها است. من در حکومت
آینده نقش هدایت را دارم.“ (سخنرانی
۱۸ دی ۵۷)

عدالت:

”در حکومت اسلامی اگر کسی از شخص
اول مملکت شکایتی داشته باشد، پیش
قاضی می‌رود و قاضی او را احضار می‌کند
و او هم حاضر می‌شود.“ (مصاحبه با

خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس)

اقتصادی:

”دلخوش به این مقدار نباشید که فقط مسکن می‌سازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند. دلخوش به این مقدار نباشید...“
(سخنرانی معروف خود در بهشت زهرا - ۱۲ بهمن سال ۵۷).

تردید نکنید که اگر خمینی حتی تصورش را میکرد که مردم مشکلشان این است که مثلاً در ایران قانون شرع حاکم شود، به جای این

وعده ها حتما "ولایت فقیه" را برای مردم تبلیغ
میکرد و "توضیح المسائل" اش در باره آداب
طهارت را برای مردم توضیح میداد.

The image shows a newspaper clipping from 'Kishan' (کیشان), page 16. The main headline reads: **امام: اشتباه کردیم که انقلابی عمل نکردیم** (Imam: We made a mistake that we did not act as revolutionaries). Above this, there is a sub-headline: **عذرهارا کنار بگذارید و فاسدهار اسرکوب کنید** (Ignore the excuses and oppress the corrupt). To the left, there is a small portrait of a man and text: **اخطار امام به عنوان رئیس کل قوا امام: ارتش با توپ و تانک به پاوه حرکت کند** (Warning from the Imam as the head of all powers: The army with tanks and artillery should move against Paweh). Below the main headline, there is another headline: **ارتش، مواضع مهاجمان را در هم کوبید** (The army crushed the positions of the aggressors). To the right of this headline is a photograph of a military scene with the caption: **بمناسبت روز فنی** (On the occasion of the technical day). At the bottom left, there is more text: **مهاجمان مسلح در پاوه، مردم و پاسداران را قتل عام کردند** (Armed aggressors in Paweh massacred the people and guards).

وقتی خمینی میخوش را کوبید همه چیز عوض
شد. معلوم شد "الاغ زیر بنای همه چیزش
اقتصاد است". معلوم شد "مردم خون نداده اند
که خربزه ارزان شود، ... خانه ارزان شود... نان
ارزان گیرشان بیاید ...". معلوم شد که "آنهايي

که فریاد می‌زنند باید دموکراسی باشد، این‌ها مسیرشان غلط است .. ما اسلام می‌خواهیم.“
معلوم شد که ”اگر ما از اول ... قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه‌های دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمتهای پیش نمی‌آمد.“

افسانه اصلی: انقلابی در کار
نخواهد بود!

واقعیت اصلی: یک انقلاب
سوسیالیستی تنها راه‌رهای است!



”انقلابی در کار نخواهد بود“! این قبل از اینکه یک تحلیل باشد یک موضع گیری سیاسی، یک تبلیغ سیاسی، یک تلاش سیاسی است برای اینکه انقلابی علیه جمهوری اسلامی رخ ندهد و یا اگر رخ دهد مثل انقلاب ۵۷ به نام خود همان انقلاب در هم شکسته شود و در این تلاش سیاسی جمهوری اسلامی و اپوزیسیون راست بورژوازی شریکند.

در بخشهای قبل بحث شد که اسلاميون حاکم انقلاب ۵۷ را اسلامی مینامند تا حکومت اسلامیشان را محصول خواست مردم و مشروع اعلام کنند. البته کسی به این ادعا تره هم خرد نمیکند و عملاً هم مردم در خیزشهای سالهای اخیر در صدها شهر با شعار ”حکومت اسلامی نابود باید گردد“ زیر این ادعای پوچ را تماماً خالی کرده اند.

حتی خود جمهوری اسلامی هم شبیح یک انقلاب زیر رو رو کننده را در افق سیاسی جامعه آنچنان واضح دیده است که با تمام امکاناتش خود را برای مقابله با آن آماده میکند. هشدارهای سران این حکومت که شورش سی میلیونی، شورش گرسنگان در راه است و همه در یک کشتی هستند و باهم غرق خواهند شد، مانورهای خیابانی نیروهای ضد شورش که انگار جنگی میان ارتش دست به ماشه دو دولت در راه است، مانور خیابانی شبه نظامیان بسیجی برای سرکوب بسیجیانی که در لباس مردم معمولی نقش معترض خیابانی را ایفا میکنند و بسمت یگان ویژه سرکوب سنگ پرتاب میکنند، همه از ترس یک انقلاب بسیار قدرتمند است که شبیح خواب سران حکومت اسلامی را به کابوس تبدیل کرده است. اصلاح طلبان حکومتی هم دقیقا با رویت شبیح همین انقلاب

است که سالهاست تقلا میکنند تا با تزریق امید اصلاح همین حکومت به مردم عزم انقلاب در جامعه را در هم بشکنند.

اگرچه اکثریت مردم تحت ستم و تبعیض در چند سال گذشته با شعارهایشان در خیابانها علنا اعلام کرده اند که هیچ امیدی و هیچ توهمی به اصلاح حکومت اسلامی ندارند و امید اصلاح طلبان از امیدوار نگه داشتن مردم را به یاس تبدیل کرده اند اما هنوز صفی از ماله کشرهای بی مقدار درون و بیرون حکومت اسلامی - مثل فرخ نگهدار که منتظر اشاره ای از خامنه ای است تا برای خدمتگزاری خامنه ای در ایران حضور به هم رساند - در مقطع هر "انتخابات" جمهوری اسلامی در مقابل یکی از سفارتخانه های این حکومت در خارج از ایران صف میکشند تا شاید بتوانند در عملیات تنفس مصنوعی دادن به لاشخور در حال مرگ حکومت اسلامی نقشی

ایفا کنند. هنوز عطاء الله مهاجرانی-وزیر محترم
ارشاد اسلامی علیه اعتراض ضد اسلامی -
خسته نمیشود از اینکه هر سال در سالگرد ۲۲
بهمن خودش را به استودیوی بی بی سی برساند
و به جوانان و مردم معترض ۸۸ و ۹۸ و ۹۹
ریشخند بزند که هاهاها انقلاب نمیشود. هنوز
صفی از همکاران اصلاح طلب سابق حکومتی
که در تنش باندهای درون حکومتی به بیرون
پرتاب شده اند و ناگزیر از شغل پاسداری به شغل
تحلیلگر ارشد نهادهای ریز و درشت در خارج
از کشور یا گوینده های رسانه های اپوزیسیون
بورژوازی در خارج از کشور ارتقاء مقام پیدا کرده
اند شبانه روز علیه تلاش مردم برای سرنگونی
جمهوری اسلامی مخصوصا سرنگونی انقلابی
این حکومت پروپاگاندا میکنند.

اپوزیسیون راست به این دلیل روشن بر شیپور

”انقلابی در کار نخواهد بود“ میدمد که عملاً انقلابی در کار نباشد. از منظر اپوزیسیون راست انقلاب خطرناک است. مخصوصاً اگر این انقلاب با حضور فعال و هژمونیک چپ و نیروهای کمونیست پیش برود دیگر بسیار خطرناک است. میدانند اگر چنین انقلابی رخ دهد و به نهادهای سرکوب و امنیتی و ارگانهای بازمانده از نظام سلطنتی که توسط جمهوری اسلامی بروز شده تعرض کند، دست جریانات راست برای شکست دادن انقلاب و انتقال قدرت از نوع ۵۷ بسته تر خواهد شد. میدانند در صورت راه افتادن چنین انقلابی انتقال قدرت از ضد انقلاب اسلامی حاکم به ضد انقلاب بورژوایی در اپوزیسیون با موانع جدی مواجه خواهد شد. به این اعتبار، ”انقلابی در کار نخواهد بود“ در حقیقت تلاش سیاسی آگاهانه و از پیش است که نگذارند عملاً انقلابی علیه جمهوری اسلامی

رخ دهد.

کمپین سیاسی علیه سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی گاه‌ها ظواهر بسیار لطیف و دهن پرکن اما مضحکی هم پیدا میکند. تعجب نکنید که بی بی سی و "من و تو" و ایران اینترناشنال هر روز صفی از تحلیلگرهای سیاسی سابقا پاسدار و سابقا وکیل و وزیر در جمهوری اسلامی را ردیف میکنند تا برای جوانانی که همین دو سال پیش خیابانهای تهران و صدها شهر و محله را به میدان نبردی جسورانه با سرکوبگران اسلامی تبدیل کردند و در مقابل خشونت و توحش سرکوبگران حکومت اسلامی از جان و زندگی‌شان دفاع کردند درس "نافرمانی مدنی"، درس "عدم خشونت"، درست "مقاومت غیر خشونت آمیز گاندی وار" یاد دهند.

وجه ظاهرا تئوریک و نرمتر این کمپین علیه انقلاب را هم کسانی به عهده گرفته اند که مدال پرفسور و استاد دانشگاه و تحلیلگر ارشد این یا آن موسسه مسائل خاور نزدیک و خاورمیانه را دارند. موسسه هایی که تخصصشان مهندسی ساخت و پاخت از بالا و شکست تلاش انقلابی مردم علیه نظامهای حاکم بوده است.

به یکی از این تئوریهای مشعشع علیه انقلاب توجه کنید. جمهوری اسلامی جزو حکومتهای هایبرید (دو بنی) است. این حکومت "آمیزه‌ای از نهادهای دموکراتیک و دستگاه‌ها و سازوکارهای اقتدارگرا" است. در مقابل چنین حکومتهایی انقلابی رخ نمیدهد. چنین حکومت هایی را نمیتوان با انقلاب سرنگون کرد چون این حکومتها در کنار رکن سرکوب و اقتدار در میان "جامعه" مدنی موقعیت هژمونیک دارند. البته

در نسخه های ظریفتر این تئوریهای ارتجاعی همیشه جملاتی از یادداشتهای زندان آنتونیو گرامشی هم آویزان میکنند تا ظاهر تئوریکتر تحصیلکرده پسندی هم داشته باشند.

اگر حکومت اسلامی هاپیرید است و انقلاب راهش نیست، پس راهکار چیست؟ راهکار "تغییر مسالمت آمیز رژیم" است! "بازیابی اعتماد به نفس جامعه مدنی و تلاش آن برای اتکا به خود است!" "قطع منافع مشترک جامعه مدنی با رژیم شبه اقتدارگرای کنونی" است! "انقلابی اخلاقی و معنوی" میان مردم است! و .. می بینیم که انقلاب خیلی هم بد نیست. اما نه انقلاب علیه جمهوری اسلامی. نه انقلاب برای پایان دادن به دیکتاتوری اسلامی. نه انقلاب برای نظامی که همه جلوه های زندگی و خوشی و شادی و عزت و حرمت شهروندان را لگدمال کرده است بلکه "انقلابی اخلاقی و معنوی" شهروندان علیه

خودشان، علیه منافع مشترک جامعه مدنیشان با حکومت اسلامی. واقعا شما از این همه لفاظی برای مایوس کردن مردم از یک تحرک انقلابی علیه جمهوری اسلامی شگفت زده نمی‌شوید؟

واقعیت این است که این تئوریهای سیاسی پیچیده شده در زرورقهای آکادمیک در مقابل آمالها و آرزوهای انسانی توده وسیع کارگر و میلیونها مردم تحت تبعیض و مخصوصا تحرک اعتراضی همین چند سال گذشته رنگ می‌بازند.

چرا مردم انقلاب میکنند؟ مهم نیست کجا و کی؟ مهم این است که چرا انقلاب رخ میدهد؟ پاسخ من این است. مردم عشق انقلاب ندارند. مردم به تحریک یک عده - ظاهرا در دوران سرمایه‌داری این عده معمولا کمونیست هستند -

انقلاب نمیکنند. انقلاب به مردم تحمیل میشود. مردم به انقلاب رو می آورند چون انقلاب تنها راهی است که کارگران و توده های تحت ستم و تبعیض اگر میخواهند رها شوند در مقابلشان قرار دارد. وضع موجود است که اکثریت مردم را در موقعیتی قرار میدهد که ناگزیر میشوند به پا بخیزند. مردم انقلاب میکنند چون برای خاتمه دادن به موقعیت فرودستان، به تهیدستی و فقرشان، به بی حقوقیشان، به تبعیض سیستماتیک اقتصادی و سیاسی حاکم باید قدرت سیاسی طبقات حاکم را در هم بشکنند و خودشان به قدرت برسند. روشن است که طبقه حاکم برای حفظ موقعیت طبقاتیش و در نتیجه حفظ قدرت سیاسی اش به هر جنایتی دست میزنند که انقلاب را در هم بکشند و انقلاب هم برای در هم شکستن قدرت سیاسی طبقه حاکم و اعمال اراده مردم ضروری میشود. در همه

انقلابها - علیرغم تنوع و تفاوت طبقات شرکت کننده در انقلاب و مضمون طبقاتی و سیاسی انقلابها - مساله طبقه حاکم و قدرت سیاسی است که بدون انقلاب کنار نمی‌رود. انقلاب طبقه سوم و سرمایه داری نوپا علیه نظم فئودالی در فرانسه عصر لویی شانزدهم معلوم است که با انقلاب طبقه کارگر و تهیدستان روسیه علیه تزار و نظام حاکم در روسیه فرق میکرد اما وجه مشترکشان این بود که نظام حاکم راهی به جز انقلاب در مقابل مردم باقی نگذاشته بود.

یکی از بحثهای سیاسی رایج در رسانه های راست این است که آیا انقلاب ۵۷ ضروری بود؟ بگذریم از اینکه همین که آن انقلاب رخ داد نشان میدهد ناگزیر بود. راه دیگری در مقابل مردم باز نبود. اما دلسوزان نظام سلطنتی و آرزومندان بازگشت سلطنت میگویند اگر شاه "انسداد

سیاسی“ (یعنی همان دیکتاتوری شاهنشاهی) را شل میکرد، به اصلاحات و گشایش سیاسی تن میداد، یکسال جلوتر مثلا با جبهه ملی و نهضت آزادی میدان میداد، یک سال قبلتر مثلا به دولت بختیار تن میداد انقلاب نمیشد. یعنی انقلاب نتیجه بی درایتی تاکتیکی سلطنت و شاه بود. یعنی اگر شاه سخنانی ”صدای انقلاب مردم“ را کمی قبلتر می شنید مردم در خانه میماندند. اما تاریخ انقلابات را نگاه کنید. هرگز دیده اید که هیچ دیکتاتوری صدای انقلاب علیه دیکتاتوریش را قبل از آخرین لحظات سقوطش بشنود؟ اگر دیکتاتورها و سلاطین صدای انقلاب را در همان لحظات نطفه بندی انقلاب میشنیدند هیچ انقلابی در تاریخ جهان رخ نمیداد. بی تردید جمهوری اسلامی هم صدای انقلاب مردم را زمانی خواهد شنید که راهی جز سرنگونی در مقابلش نمانده است.

تا آنجاییکه به انقلاب در ایران تحت سلطه
جمهوری اسلامی مربوط است سؤال فقط این
نیست که چگونه میتوان حکومت اسلامی را
کنار زد. راههای مطلوب کنار زدن حکومت
اسلامی از نظر نیروهای سیاسی مختلف حتما
متفاوت است و این تفاوت هم اساسا مربوط به
اهداف استراتژیک این نیروهاست. اما یک چیز
روشن است. آن نیرو و جنبشی که میخواهد
حکومت اسلامی سرنگون شود اما بنیانهای
اقتصادی جامعه - منظور فقط اقتصاد مافیایی
حکومت اسلامی نیست - بنیان طبقاتی جامعه،
استثمار سرمایه دارانه سرجایش بماند قاعدتاً نه
تنها نفعی در یک انقلاب زیر و روکننده کل نظام
اجتماعی و طبقاتی و سیاسی ندارد بلکه چنین
انقلابی را در مقابل اهداف استراتژیک خود
میداند و در مقابلش قرار میگیرد. اپوزیسیون

بورژوازی، چه در قالب سطلنت طلب و چه با
عناوین جمهوريخواهی و دمکراسی خواهی و
عدم خشونت و نافرمانی مدنی و انتقال مسالمت
آمیز و غیره همه در این صف هستند.

در مقابل، آن نیروی اجتماعی و سیاسی که
میخواهد به نظام سیاسی پاسدار استثمار و بهره
کشی از کارگر، به آپارتاید جنسی علیه زنان، به
تبعیض و ستم با هر توجیهی از جمله جنسیتی و
مذهبی و عقیدتی و ملی و نژادی و غیره، به هر
گونه حضور و دخالت مذهب در حیات آموزشی
و حقوقی و قانونی و خصوصی مردم نقطه پایان
بگذارد، راهی جز یک انقلاب - نه فقط انقلاب
سیاسی - بلکه یک انقلاب اجتماعی علیه نظم
موجود و حکومت پاسدارش یعنی جمهوری
اسلامی ندارد. چنین انقلابی فقط میتواند یک
انقلاب کارگری، یک انقلاب توده های تهیدست

و تحت ستم، یک انقلاب با حضور گسترده زنان تحت ستم و تبعیض و کلا اکثریت مردم تحت ستم و تبعیض با رهبری چپ و کمونیستی باشد. در ایران انقلاب خواهد شد. این فقط آرزوی قلبی من منجزگر از حکومت اسلامی نیست. این نه تنها آرزو بلکه تلاش میلیونها انسانی است که در ۹۶ و ۹۸ به خیابانها سرازیر شدند و با شجاعت تمام در مقابل توحش سازمانیافته نیروهای سرکوب حکومت اسلامی تمثال ولی فقیه را به آتش کشیدند و با شعار "حکومت اسلامی نابود باید گردد" با آتش مسلسل حکومت اسلامی مقابله کردند و اعلام کردند و عزمشان را نشان دادند که این حکومت را با انقلابشان ساقط خواهند کرد.

هیچ تئوری و تحلیلی به اندازه خیزش تهیدستان در ۹۶ و ۹۸ نمیتواند نشان دهد که اکثریت

عظیمی از کارگران و جوانان و زنان و مردان از قشرهای مختلف جامعه در ایران آماده نبرد نهایی با حکومت اسلامی و همه نابرابریها و استبداد و دیکتاتوری و تبعیض و ستم حاکم هستند. اشعه‌های انقلاب علیه حکومت اسلامی و نظام اسلامی و نابرابری و تبعیض و استبداد و دیکتاتوری همه جای ایران ساطع شده است.

انقلاب در چشم انداز است. دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. اما اینکه انقلاب برای سرنگون ساختن جمهوری اسلامی چه فرجامی خواهد داشت تماما منوط به این است که کدام طبقه، کدام جنبش، کدام نیرو، کدام گرایش سیاسی در جامعه خواهد توانست در مقطع خیزش انقلابی علیه جمهوری اسلامی دست بالا پیدا کند و هژمونی پیدا کند و نقش تعیین کننده در پیشروی جنبش انقلابی مردم داشته باشد.

منوط به این است که پیش از خیزش انقلابی و در لحظه انقلاب چپ جامعه بتواند بر نیروهای راست و تلاشها و تاکتیکهای سیاسی این نیروها برای شکست انقلاب غلبه کند و انقلاب را به پیروزی برساند.

همه شواهد نشان از این دارد که وقوع یک انقلاب تاریخی در چشم انداز است. همچنین همه شواهد نشان میدهد که در در چشم انداز این انقلاب علیه حکومت اسلامی دو جنبش در نقطه مقابل هم هستند و میخواهند نقش ایفا کنند: از یکطرف جنبش راست خواهان متوقف کردن انقلاب در نیمه راه و بند و بست از بالا و شکست انقلاب و حفظ نظام سرمایه داری و طبقاتی البته بدون خامنه ای و حتی حکومت اسلامی و از طرف دیگر جنبش چپ و کمونیستی خواهان پیروزی انقلاب علیه جمهوری اسلامی

و نظام طبقاتی حاکم یعنی نظام سرمایه داری.

سرنوشت انقلاب علیه جمهوری اسلامی تماما منوط به این است که این دو جنبش و احزاب متشکل و شاخص این جنبشها در مقطع انقلاب علیه جمهوری اسلامی در چه موقعیتی قرار دارند. حزب کمونیست کارگری به عنوان حزبی که نقشی شاخص و سازمانیافته و بسیار فعال و تعیین کننده در گرایش کمونیسم کارگری و جنبش چپ اجتماعی در جامعه علیه سرمایه داری و حکومت اسلامی داشته و دارد با تمام توان تلاش میکند و تلاش خواهد کرد که انقلاب علیه جمهوری اسلامی از طرف هیچ جنبش و هیچ شخصیت مرتجع در گرایش راست و ارتجاعی که در ترشی خوابانده شده و در مقابل انقلاب مردم و برای شکستش حتما مهندسی و معماری و تولید خواهد شد به شکست کشانده

نشود. نه تنها این بلکه با تمام توان تلاش خواهد کرد که جنبش و انقلاب حق طلبانه میلیونها مردم تحت ستم و تبعیض برای پایان دادن به عمر حکومت اسلامی و نظام طبقاتی سرمایه داری که این حکومت پاسدارش است، تماما پیروز شود.

تنها با پیروزی چنین انقلابی است که انقلاب ایران، انقلابی بسیار تکان دهنده تر و زیر و رو کننده تر از انقلاب کبیر فرانسه خواهد بود. اگر انقلاب بورژوازی کبیر فرانسه، سلطنت لویی ۱۶ و نظام فئودالی و مسیحیت و کلیسای حامیش را در در هم شکست و سرمایه داری را به قدرت رساند، انقلاب برابری طلبانه در ایران، سلطنت ولی فقیه و حکومت اسلامی و نظام سرمایه داری مورد حمایتش را در هم خواهد شکست؛ نظام مبتنی بر تقسیم جامعه به طبقه

کارگر و سرمایه دار، نظام مبتنی بر بردگی کارگر
توسط سرمایه دار، نظامی که تبعیض علیه زن،
سرکوب عقیده و باور و اعتقاد سیاسی و مذهبی
و فلسفی و هرگونه اعتقاد جزو ارکانش است را
در هم خواهد شکست.

اگر انقلاب علیه لویی شانزده در انتهای قرن
۱۸، یک انقلاب بورژوایی علیه سطلنت و
فئودالیسم فرانسه بود، انقلاب علیه جمهوری
اسلامی سرمایه در اول قن ۲۱ فقط میتواند
انقلابی سوسیالیستی علیه ولایت فقیه (سلطنت
اسلامی) و نظم سرمایه داری حاکم در ایران
باشد. انقلابی برای آزادی، برابری، رفاه و حرمت
انسانی برای همه شهروندان جامعه. انقلابی
انسانی برای جامعه ای انسانی.

۱۸ بهمن ۱۳۹۹ - ۹ فوریه ۲۰۲۱

تقاضای عضویت و همکاری،
ارسال پیام و گزارش از طریق:

پیامگیر تلگرام: @wpi_tamas

و یا با ارسال پیام به شماره
۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

سیگنال، واتساپ و تلگرام

اینستاگرام